

دکتر بروس والتکه، مزامیر، سخنرانی ۱۷

بروس والتکه و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

من دکتر بروس والتکه و آموزه‌های او در مورد کتاب مزامیر هستم. این جلسه شماره ۱۷، سوگواری دسته جمعی، مزمور ۴۴ است.

بیایید با هم با دعا شروع کنیم. پدر، ما، به لطف تو، کفش‌هایمان را از پاهایمان درمی‌آوریم، زیرا تشخیص می‌دهیم که در کلام مقدس تو در زمین بسیار مقدسی هستیم. و خود را در برابر تو فروتن می‌کنیم و ناپاکی خود را تشخیص می‌دهیم. تو را شکر می‌کنیم که در قدوسیت خود، ما را پاک و تقدیس نمودی.

تو ما را ملت مقدس خود، قوم مقدس خود ساختی. تو ما را تقدیس کردی. پروردگارا، از تو سپاسگزارم برای تجدید قوای دوستانم که آمده‌اند، هر یک از آنها آمده و به کلام تو گوش فرا می‌دهد.

آنها برای من مایه دلگرمی هستند. از شما به خاطر آنها سپاسگزارم. از بیل مانس و این فرصت بی‌نظیر برای دانشجویان سراسر جهان که بتوانند با عمق بیشتری در کلام شما کاوش کنند و از آن لذت ببرند، سپاسگزارم.

و امیدواریم که آن را مانند عسل، شیرین‌تر از شانه عسل و شفاف‌تر از عسل بیابند. تمام نیازهای ما را برآورده کن. نیاز ما را با ارائه کلامت امروز، به نام مسیح، برآورده کن.

.آمین. بسیار خوب. خب، تکلیف امروز ما مزمور ۴۴ خواهد بود.

می‌خواهم به یادداشت‌های شما مراجعه کنم. نمی‌دانم در برنامه درسی شما هست یا نه، من یک صفحه به آن اختصاص داده‌ام، اما به هر حال، در صفحه، نه، هیچ صفحه‌ای نیست، ۲۲۲ از یادداشت‌های شما. بنابراین برای اینکه دوباره خودمان را پیدا کنیم، به رویکردهای مختلفی نگاه می‌کنیم.

هرمنوتیک سخنرانی کردیم، فکر می‌کنم حالا می‌توانید ببینید که این موضوع چقدر مهم است، جایی که گفتیم هر موضوعی باید روش مطالعه مناسب را ایجاد کند. اشاره کردیم که کتاب مقدس سه جنبه دارد. تمام کتاب مقدس الهام گرفته از خداست.

خدایی وجود دارد که نویسنده‌ی نهایی است و او عاری از خطا است. او کمال است. او نویسنده‌ی انسانی را الهام بخشیده است.

و ما این ترکیب شگفت‌انگیز از کلام خدا و کلام کاملاً بشری را داریم. و آنها در چیزی که ولفورد آن را نظریه‌ی همگرایی می‌نامد، گرد هم می‌آیند، کاملاً کلام خدا، کاملاً کلام بشر. و سپس، و ما باید با همدلی به آن پردازیم.

ما باید با ایمان بیاییم. ما در روح با خدا ملاقات می‌کنیم. و بنابراین، برای ملاقات با خدا در روح، باید در روح بیاییم تا با او رابطه برقرار کنیم تا روح او بتواند با ما صحبت کند.

بنابراین این موضوع اساسی بود. و ما دیدیم که خود متن وجود دارد و متن تحت بررسی علمی با قوانین زبان‌شناسی و غیره، و مطالعه کلمات و دستور زبان و پیشینه تاریخی و تمام کارهایی است که ما در این دوره انجام می‌دهیم. ما می‌توانیم کار متنی انجام دهیم، اما هرگز نباید جنبه معنوی آن را فراموش کنیم.

در نهایت، ما باید با روح القدس به کلام خدا برسیم. و سپس به رویکردهای مختلفی پرداختیم. ما به رویکرد تاریخی نگاه می‌کنیم و می‌بینیم که شخص غالب در مزامیر، پادشاه است.

در واقع، ما امروز این را در این مزامیر خواهیم دید. من فکر می‌کنم یک فرد عادی که آن را می‌خواند متوجه نمی‌شود که مزامیر عمدتاً درباره پادشاه است و اسرائیل با پادشاه شناخته می‌شود و آنها درباره مسیح هستند. ما با مسیح شناخته می‌شویم و این دعاها را با او می‌خوانیم.

فکر می‌کنم این کمی متفاوت از روشی است که ما معمولاً مزامیر را می‌خوانیم یا خوانده شده‌اند. سپس به رویکرد انتقادی شکلی رسیدیم که در آن متوجه شدیم می‌توانیم مزامیر را به انواع مختلف مزامیر گروه‌بندی کنیم. بنابراین، چهار نوع مزامیر مختلف وجود دارد. سرود ستایش، سرود ستایش سپاسگزاری و سپس مزامیر درخواست یا مرثیه وجود دارد.

و چهارم، مزامیر آموزشی وجود دارد که در طول مسیر، ویراستار مزامیر را در آن قرار می‌دهد تا هر کسی را که مزامیر را می‌خواند، تشویق کند که با آنها کار کند و اخلاقیات را رعایت کند، زیرا سرودهای بدون اخلاق و زندگی برای خدا منفور است. ما دائماً به لزوم پرهیزکار بودن یادآوری می‌شویم.

ما در مزامیر، پارسایی را به عنوان وابستگی کامل به خدا تعریف می‌کنیم. پارسایی به معنای پایبندی به قانون نیست، بلکه به معنای وابستگی به خدایی است که قانون را در ما به اجرا در می‌آورد. پارسایان کسانی هستند که به جامعه اهمیت می‌دهند و از خود انتقام نمی‌گیرند.

صالحان به خدا وابسته هستند. آنها اغلب به عنوان فقیر، رنجور، وابسته و حقیر به تصویر کشیده می‌شوند. و بنابراین، اینها درخواست‌ها هستند.

وقتی به ستایش خدا می‌پردازم، باید پارسا باشیم، به همین دلیل است که درباره این مزامیر آموزشی صحبت می‌کنم. سپس روی مزامیر سوم تمرکز کردیم، مزامیر ستایش و ستایش سپاسگزاری و مزامیر درخواست. و سپس مزامیر آموزشی وجود دارد.

بنابراین، ما سرودهای ستایش را بررسی کردیم و مضامین و مضامین آنها را دیدیم. و به الهیات ستایشی رسیدیم که در سرودهای ستایش آنها، خدا از سرودهای ستایش آنها استفاده می‌کند تا الهیات مربوط به خود را به ما بیاموزد. و ما این داده‌های شگفت‌انگیز در مورد صفات والای خدا را که آنها در واقعیت زندگی ستایش می‌کنند، بررسی کردیم.

و سپس به یک سرود نگاه کردیم، بنابراین بررسی کردیم و سپس رویکرد ما این بوده است که به طور کلی و سپس به طور خاص به آن نگاه کنیم. بنابراین، بعد از سرودهای ستایش، فکر می‌کنم آنها چه بودند؟ ما مزمو ۸ و مزمو ۱۰۰ را انجام دادیم. اینها دو سرود ستایش ما بودند که در نظر گرفتیم.

و سرود شکرگزاری ما مزمو ۹۲ بود. و مزامیر بسیار دیگری هم بودند، اما ۱۵ تا، اما ما یکی را خواندیم. و مزمو نویس بر دشمن خود پیروز شده است و این تضمینی است که صالحان شکوفا خواهند شد.

و ما در مزمو ۹۲ به آن نگاه کردیم. بنابراین، آن سرودی از ستایش سپاسگزارانه بود. و سپس به مزامیر درخواست‌ها رسیدیم.

و ما متوجه شدیم که آنها بسیار نگران دشمن هستند. ۴۷ مورد از ۵۰ مزمور دادخواست به دشمن اشاره دارد. و این واقعاً یک جنگ معنوی است زیرا دشمن، شریر است که نقطه مقابل صالحین است.

بنابراین، به جای اینکه به خدا وابسته باشند، به خودشان وابسته‌اند و به جای اینکه به خدا نگاه کنند، از خودشان انتقام می‌گیرند. و آنها به جای اینکه خدا و همسایه خود را دوست داشته باشند، خودخواه هستند. در اصل، آنها در کاری که انجام می‌دهند خودخواه و خودخواه هستند.

و این شریر در این مزمور است. بنابراین، ما در مورد آن صحبت کردیم. و همچنین، ما در مورد دعاهای نفرین‌آمیز صحبت کردیم که در آن مزمورنویس دعا می‌کند که آنها به خاطر اشتباهی که انجام داده‌اند داوری شوند.

و ما دیدیم که آن دعاها اخلاقی هستند، اما برای کلیسای امروز مناسب نیستند زیرا این عصر فیض است. این عصر داوری نیست. و ما با این موضوع دست و پنجه نرم کردیم.

و سپس ما به عنوان روش خود، بررسی بسیار گسترده آن را در پیش گرفتیم. و سپس بر سوگواری‌های فردی تمرکز کردیم. و به اولین مورد، که مزمور ۳ بود، پرداختیم. و سپس دیروز به مزمور بزرگ مسیحایی عیسی. بر روی صلیب پرداختیم که یک سوگواری فردی است.

و فکر می‌کنم کارمان همین‌جا تمام شد. ما مرثیه‌ی دسته‌جمعی نخوانده‌ایم. و در یادداشت‌هایتان، دو مرثیه‌ی دسته‌جمعی برایتان آورده‌ام، مزمور ۹۰ و مزمور ۴۴.

اما فکر می‌کنم خودم را فقط به یکی محدود کنم، مزمور ۴۴. و این جایی است که ما در آن هستیم. بنابراین، فکر می‌کنم اکنون زمینه‌ای از جایی که در مسیر خود هستیم، داریم.

این یک مزمور است، می‌توانید آن را دعایی برای شهدا بنامید. این مزامیر سوگواری، الهیاتی به ما می‌دهند که ما را قادر می‌سازد تا از رنج عبور کنیم. و متوجه شدیم که حال و هوای غالب مزمور، سوگواری است.

یک سوم مزامیر، این مزامیر سوگواری هستند. این حال و هوای غالب است. و ما از پروفیسور موبلی متوجه شدیم که رنج، امری حاشیه‌ای نیست.

این چیزی نیست که ما پشت سر بگذاریم. رنج کاملاً برای زندگی معنوی ضروری است. بنابراین، این مزامیر چیزهای زیادی در مورد رنج و نحوه ارتباط با رنج به ما می‌آموزند.

شاید مفید باشد که بین رنج‌های سزاوار و رنج‌های ناشایست تمایز قائل شویم، زیرا ما مشکل زیادی با رنج‌های سزاوار نداریم. منظورم از رنج‌های سزاوار این است که ما به دلیل نقض برخی قوانین مجازات می‌شویم. همه ما این را درک می‌کنیم.

بنابراین، اگر از سرعت مجاز تجاوز کنم، ممکن است از دیدن چراغ قرمز چشمک زن در آینه عقبم دچار عذاب وجدان شوم. فکر می‌کنم شاید شما از من پرهیزگارتر باشید، اما گمان می‌کنم اکثر شما این تجربه چراغ قرمز چشمک زن در آینه عقب خود را داشته‌اید. شما نه تنها اضطراب پلیس را دارید، بلکه ممکن است از جریمه شدن چند صد دلاری یا جریمه شدن بیمه خود، دچار مشکل مالی شوید.

بنابراین، ما درک می‌کنیم که رنج‌های سزاوار جایی هستند که شما قانونی را نقض کرده‌اید. بنابراین، روی دیگر آن، و بنابراین برخی وجود دارند که ما آنها را مزامیر توبه می‌نامیم، مانند مزمو ۵۱، که ما به آنها نگاه کردیم، و این یک رنج سزاوار است. در مورد او، رنج واقعاً وجدان او بود.

او نمی‌توانست با آن بار سنگین زندگی کند. او به رهایی از گناهش نیاز داشت. ضمناً، او محکوم به مرگ بود. اما خودش را تسلیم حکم مرگ کرده بود.

ما لطف شگفت‌انگیز خدا را در رنجی که سزاوارش بودیم و بخشش خدا توسط داوود دیدیم. رنج‌های ناحق جایی هستند که شما هیچ قانونی را نقض نکرده‌اید. بنابراین، شما قانونی را نقض نکرده‌اید و ناگهان چراغ‌های قرمز چشمک‌زن را در آینه عقب خود می‌بینید.

تو هیچ کار اشتباهی نکردی. بعدش هم جریمه می‌شی، و می‌دونی، این ناعادلانه‌ست. ناعادلانه‌ست و این رنج بی‌مورده.

و این همان چیزی است که مزامیرنویسان هستند. خب، آنها دو نوع رنج ناحق دارند. رنج‌های ناحق دو نوع هستند.

آنها می‌توانند به این دلیل باشند که شما بی‌گناه هستید یا به این دلیل که کار خوبی انجام می‌دهید، همانطور که یک مبلغ مذهبی ممکن است شهید شود. بنابراین، اگر خیلی ناعادلانه باشد، یک چیز است، اگر پلیس من را متوقف کند، جریمه‌ام کند، من هیچ کار اشتباهی نکرده‌ام. من هیچ قانونی را نقض نکرده‌ام.

این فقط ناعادلانه است، اما او این کار را می‌کند. اما بیا بید آن را به سمت دیگری سوق دهیم که به این دلیل است که من کار خوبی انجام می‌دهم. بنابراین، فرض کنید من می‌ایستم تا اجازه دهم یک فرد معلول از جلوی من عبور کند.

و در آن صحنه، حالا پلیس من را متوقف می‌کند و به خاطر اینکه کار خوبی انجام می‌دهم، جریمه‌ام می‌کند. این نهایت افراط است. و خب، این چیزی است که در مزامیر داریم.

ما رنج بی‌گناهان را داریم، اما فراتر از آن می‌رود، همانطور که در مزمو ۴۴، آنها با آن سر و کار دارند، در واقع، زیرا اگر شما هم چنین چیزی را تجربه کرده باشید، می‌توانید این را در آیه ۲۲ ببینید. با این حال، به خاطر تو، ما تمام روز با مرگ روبرو هستیم. ما گوسفندی برای ذبح شدن در نظر گرفته می‌شویم.

این رنجی است که به خاطر انجام کار نیک، سزاوار آن نیستند. آنها رنج می‌کشند زیرا به خدا خدمت می‌کنند. و شما این آیه را از کجا تشخیص می‌دهید؟ بله، پولس از آن در رومیان فصل هشتم استفاده می‌کند.

او دقیقاً همین را برداشت می‌کند. ببینید، من می‌گویم، من فکر می‌کنم مسیح و حواریون این مزمو را حفظ بوده‌اند. من در شگفتم که چطور پولس و حواریون می‌توانند این آیات را از هم تشخیص دهند.

این آیه‌ی منحصر به فردی است که در آن، به خاطر تو، ما تمام روز با مرگ روبرو هستیم. او می‌گوید که این در مورد جامعه‌ی رسولان صادق است زیرا آنها کارهای نیک انجام می‌دادند و انجیل را موعظه می‌کردند. و چون پطرس مرد لنگ را شفا داد و کارهای عیسی را ادامه داد، پطرس به زندان افتاد.

و در نهایت، آنها شهید شدند و این بدتر است. بنابراین، این واقعاً رنجی است که به خاطر کار خوب متحمل می‌شوید. و بنابراین، با استفاده از تشبیه پلیس، سعی کردم به ما کمک کنم تا انواع مختلف رنج‌ها را از رنج‌های سزاوار گرفته تا رنج‌های ناشایست و رنج‌های ناشایست درک کنیم تا بین بی‌گناهان و کسانی که واقعاً کار خوب انجام می‌دهند، مانند مبلغان مذهبی، تمایز قائل شویم و آنها رنج می‌برند زیرا کار خوب انجام می‌دهند.

بنابراین، این مزمور برای شهیدان است و به آنها حقایق را برای زندگی می‌دهد. مگر اینکه ما این حقایق را برای زندگی داشته باشیم، وقتی به خدا به عنوان عادل ایمان داریم، و این تجربه رنج ناعادلانه را، چه بی‌گناه و چه به دلیل انجام کار نیک، از سر می‌گذرانیم، در معرض خطر غرق شدن کشتی ایمان خود هستیم. خدا کجاست؟ چرا ناعادلانه است؟ خدا عادل است.

خدا نیکوست. و من اینجا رنج می‌کشم. و افرادی هستند که کشتی ایمان خود را غرق می‌کنند، زیرا نمی‌دانند چگونه با آن برخورد کنند.

خود مزمورنویس با این موضوع روبرو شد. او تقریباً ایمانش را از دست داد. اگر می‌خواهید با من همراه شوید، می‌توانید این را در مزمور ۷۳ ببینید، که کتاب دوم مزمور را آغاز می‌کند.

و این مزمور از آساف است. و او می‌گوید، و می‌بینید، او با آنها شروع می‌کند، او خدا را انکار نمی‌کند. همیشه ستایش وجود دارد.

او با نئی از ستایش شروع می‌کند. مطمئناً خدا برای اسرائیل نیکوست. بنابراین، هر کاری که او انجام می‌دهد سودمند است و به سبکی زیبا عمل می‌کند.

و او این را تأیید می‌کند، اما برای کسانی که قلب پاکی دارند، اما در مورد من، پاهایم نزدیک بود بلغزد. این یعنی از نردبان ایمان پایین آمدن. من نزدیک بود جای پام را از دست بدهم، زیرا وقتی رفاه شیرین را دیدم، به متکبران حسادت کردم.

و او آنها را توصیف می‌کند، اینکه چگونه هستند. و سپس در آیه ۱۲ می‌گوید، شیرین اینگونه هستند. آنها همیشه بی‌خیال هستند.

آنها به جمع آوری ثروت ادامه می‌دهند. مطمئناً بیهوده قلب خود را پاک نگه داشته‌ام و دستانم را در بی‌گناهی شسته‌ام. و به همین دلیل، به دلیل رفاه شیرین و رنج خودش، در مورد او، بی‌گناه، نه به این دلیل که او کار نیک انجام می‌داد.

اما او در آیه ۲ می‌گوید، نزدیک بود بلغزم. نزدیک بود پام را از دست بدهم. نزدیک بود راه ایمان و پارسایی را ترک کنم.

و او اعتراف صادقانه‌ای می‌کند. و اینکه چه اتفاقی برایش می‌افتد، که موضوع مطالعه‌ی خودش است. و شاید در این دوره، بعداً، به مزمور ۷۳ بپردازم.

او وارد محراب می‌شود و سپس پایان آنها را می‌بیند و تصویر کاملی از آن به دست می‌آورد. و این همان چیزی است که در مزمور ۷۳ اتفاق می‌افتد. بنابراین، وقتی ما این دوران رنج‌های ناحق را پشت سر می‌گذاریم، در معرض خطر از دست دادن ایمان خود و منحرف شدن از مسیر هستیم.

اگر فیلم «معجزاتی از بهشت» را دیده باشید، این زن وقتی دخترش به این بیماری که ظاهراً یک بیماری کشنده بود، مبتلا شد، گفت: «دیگر نمی‌توانم به خدا ایمان داشته باشم». و این چیز غیرمعمولی نیست.

موسسه مودی قبلاً عکس‌های علمی منتشر می‌کرد. و من یکی را به طور خاص به یاد دارم، نمی‌دانم چه ربطی به علم داشت، اما آنها گفتگوی بین یک خلبان و او که تازه کار بود، داشتند. و او، فکر می‌کنم یکی از اولین دفعاتی بود که به تنهایی پرواز کرد. و او با کنترل‌کننده‌ها در، فکر می‌کنم فرودگاه کرادو اسپرینگ، در ارتباط است.

و همه چیز روی نوار عادی پیش می‌رود. آنها روی پرتو می‌مانند و شما در ارتفاع مناسب هستید. حق با شماست، همه چیز خوب است.

دارند به او اطمینان می‌دهند که همه چیز روبراه است. و ناگهان می‌گویند، من توی ابرها هستم. نمی‌توانم ببینم کجا هستم.

و آنها گفتند اشکالی ندارد. فقط ادامه بده. خوب خواهی شد.

تو از ابر بیرون خواهی آمد. اما در آن ابر که ارتباط بصری‌اش را از دست داد، وحشت کرد. و چیز بعدی که در نوار می‌شنوید، این است که من در حال چرخش هستم.

بعد به او می‌گویند، چوب را رها کن. هواپیما خودش درست می‌شود. او می‌گوید، نمی‌توانم.

و من توی یه دور باطل گیر افتادم. و اون الان توی حالت وحشته. و برج مراقبت بهش اطمینان می‌دهد.

این اتفاق سه یا چهار بار تکرار می‌شود. هر بار او وحشت‌زده فریاد می‌زند چون ارتباط بصری‌اش را از دست داده است. او در این ابر است.

او می‌ترسد. و آخرین بار می‌گوید، من نمی‌توانم. و این پایان نوار است.

او به دلیل از دست دادن ارتباط بصری غرق شد. و من با خودم فکر کردم، این تصویری از زندگی ایمانی است. وقتی ارتباط منطقی خود را از دست می‌دهیم، نمی‌توانیم ببینیم کجا هستیم.

هیچ منطقی ندارد. این زمانی است که ما در خطر سقوط هستیم و مردم این کار را می‌کنند. کاری که باید انجام دهیم وقتی در یک ابر هستیم و به استعاره، ارتباط منطقی را از دست می‌دهیم، این است که نمی‌فهمیم خدا چه می‌کند.

کاری که باید انجام دهیم این است که به کنترل، به پنل ابزارهایمان برویم. در آن نقطه باید با ابزار پرواز کنیم. و آنچه مزامیر به ما می‌دهند، حقایقی هستند که باید با آنها زندگی کنیم.

ما باید با ابزار از این دورانی که ارتباط منطقی خود را از دست داده‌ایم، عبور کنیم. این هیچ منطقی ندارد، اما حقایقی وجود دارد که می‌توانیم به آنها دست یابیم. مزمور ۴۴، مانند همه این مزامیر، حقایقی را برای دست یابی به ما ارائه می‌دهد.

این نوعی صفحه ابزار است که می‌توانیم کشتی خود را در بحران‌های زندگی هدایت کنیم. بنابراین من اینگونه مزمور را می‌خوانم. و همانطور که آن را خواهیم خواند، با خود فکر کنید، چه چیزی این مزمورنویس را قادر می‌سازد تا رنج‌های ناحق را برای انجام کار نیک متحمل شود.

چرا او کشتی را غرق نمی‌کند؟ و مزمور در درون مزمور به پایان می‌رسد. و در پایان مزمور، وضعیت او حل نشده است. و هنوز پاسخی به آن صورت که معمولاً به آن فکر می‌کنیم، ارائه نشده است.

خب، بیایید مزمور ۲۲۲ را بخوانیم. این مزمور دربارهٔ پسران قورح است، یک ماسکیل، که به معنای محتاط کردن است. نمی‌دانم چرا چندین مزمور با عنوان ماسکیل داریم، چون همهٔ مزامیر ما را محتاط می‌کنند. بنابراین، فکر می‌کنم واقعاً نمی‌دانم این چیست.

من معنی لغوی آن را می‌دانم، اما نمی‌دانم چرا منحصرأ در مزمور آمده است، چون از نظر من هر مزمور یک ماسکیل است. بنابراین، من نمی‌فهمم. حتماً چیز دیگری اینجا در جریان است، اما ما معنی آن را نمی‌دانیم.

کلماتی در مزامیر وجود نداشت. ما معنی آنها را نمی‌دانیم. بیشتر این اصطلاحات فنی، ما واقعاً معنی آنها را نمی‌دانیم.

ضمناً، ما هم نمی‌دانیم سلاه به چه معناست. روشی که معمولاً برای مطالعه کلمه‌ای مانند سلاه به کار می‌گیرید، ممکن است به نسخه‌های باستانی، مانند سپتواجینت یا لاتین یا تارگوم، مراجعه کنید. و فکر نمی‌کنم آنها هم می‌دانستند معنی آن چیست، زیرا آنها ابدی را ترجمه می‌کردند.

فکر می‌کنم آنها ممکن است کلمه دیگری را خوانده باشند. کلمه نتصاح به این معنی است، نه سلاه. و بعد به خاخم‌ها نگاه می‌کنید، آیا می‌توانند به ما کمک کنند؟ آنها نمی‌دانند معنی آن چیست.

سپس می‌توانید به زبان‌های هم‌ریشه امروزی و کارهای علمی مراجعه کنید. آیا کسی می‌داند سلاه به چه معناست؟ ۶۰ تعریف مختلف در متون علمی ارائه شده است و هیچ اجماعی وجود ندارد. بنابراین، نتیجه می‌گیرم که ما نمی‌دانیم.

و در این مرحله، ما نمی‌توانیم بدانیم. بنابراین، بی‌خیالش می‌شوم. نمی‌دانم چرا اینطور هستند.

مردم می‌گویند منظورشان این است که صدا را بلندتر کنند یا چیزی شبیه به این. به نظر می‌رسد که در مکث‌ها هستند، اما بعضی از آنها درست در وسط یک آیه اتفاق می‌افتند. من مکث در وسط یک آیه را نمی‌فهمم.

ما آن را در سال ۱۹۸۴ ترجمه نکردیم زیرا کلمه‌ای، NIV، بنابراین، من واقعاً نمی‌دانم معنی سلاه چیست. در بی‌معنی بود، شاید کلمه‌ای برای نوازنده، اما اکنون می‌خواهیم آن را برگردانیم زیرا در متن است. اما می‌دانید که هیچ‌کس معنی آن را نمی‌داند.

است. من هم دقیقاً نمی‌دانم معنی آن چیست. ما با meschiel بسیار خوب. بسیار خوب. پس این کلمه گوش‌هایمان شنیده‌ایم، ای خدا، اجداد ما به ما گفته‌اند که تو در روزگاران بسیار دور چه کردی. با دست خود، ملت‌ها را بیرون راندی و اجداد ما را کاشتی.

تو مردم را نابود کردی و اجداد ما را شکوفا ساختی. به کلمه، بله، به توازی توجه کن. توازی را می‌خوانی و متوجه می‌شوی که چگونه آنها به هم مرتبط هستند.

توجه کنید، شما آن را له کردید. به B توجه کنید، شما آن را بیرون رانیدید. به تشدید درگیری در ۲ به A ۲ توجه کنید. توسعه از کاشت تا شکوفایی توجه کنید.

می‌توانستی ببینی آنجا چه خبر است. وقتی با عینک شعر می‌بینی، می‌بینی که چطور با خواندنش تشدید و تشدید می‌شود. خب، من تازه متوجه این موضوع شدم.

من فقط شما را تشویق می‌کنم وقتی مزامیر خود را می‌خوانید که به تشابه توجه می‌کند و می‌تواند تأملی غنی در آن باشد. آیه ۳، با شمشیر آنها نبود که سرزمین را فتح کردند، و بازوی آنها نیز برای آنها پیروزی نیاورد. این دست راست تو، بازوی تو و نور چهره تو بود زیرا تو آنها را دوست داشتی.

تو پادشاه من و خدای من هستی که پیروزی‌ها را برای یعقوب مقدر می‌کنی. به وسیله تو، دشمنان خود را عقب می‌رانیم. به نام تو، دشمنان خود را پایمال می‌کنیم.

من به کمان خود اعتماد ندارم. شمشیر من مرا پیروز نمی‌کند، اما تو ما را بر دشمنانمان پیروز می‌سازی. تو مخالفان ما را شرمند می‌سازی.

ما تمام روز به نام خدا فخر می‌کنیم و نام تو را تا ابد ستایش خواهیم کرد. اما اکنون تو ما را طرد و تحقیر کرده‌ای و دیگر با لشکرهای ما بیرون نمی‌روی.

ما را از دشمن عقب راندی و دشمنانمان ما را غارت کردند. ما را مانند گوسفندان رها کردی تا خورده شویم و ما را در میان ملت‌ها پراکنده ساختی. قوم خود را به بهایی ناچیز فروختی و از فروش آنها چیزی به دست نیاوردی.

ما را نزد همسایگانمان مایهٔ تمسخر و ریشخند اطرافیانمان ساخته‌ای. ما را در میان قوم‌ها مایهٔ تمسخر ساخته‌ای و مردم سر خود را برای ما تکان می‌دهند. من تمام روز در رسوایی به سر می‌برم و رویم از شرمساری پوشیده شده است، از طعنه‌های کسانی که مرا سرزنش و نفرین می‌کنند، به خاطر دشمنی که قصد انتقام دارد.

این همه بر ما وارد شد، در حالی که تو را فراموش نکرده بودیم. ما به عهد تو خیانت نکرده بودیم. دل‌های ما به تو برنگشت.

پاهای ما از راه تو منحرف نشده بود، اما تو ما را له کردی و ما را لانه‌ی شغالان ساختی. ما را در تاریکی مطلق، پوشاندی. اگر نام خدای خود را فراموش می‌کردیم یا دست‌های خود را به سوی خدای بیگانه دراز می‌کردیم آیا خدا آن را کشف نمی‌کرد، زیرا او اسرار دل را می‌داند؟ با این حال، به خاطر تو، ما تمام روز با مرگ روبرو هستیم.

ما همچون گوسفندانی برای کشتار شمرده می‌شویم. ای خداوند، بیدار شو، چرا خوابیده‌ای؟ خودت را بیدار کن. ما را تا ابد طرد مکن.

چرا روی خود را می‌پوشانی و بدبختی و ستم ما را فراموش می‌کنی؟ ما به خاک افتاده‌ایم و بدن‌هایمان به زمین چسبیده است. برخیز و به ما کمک کن و به خاطر محبت بی‌پایانت ما را نجات بده.

برای هدایت موسیقی به آهنگ لوی. و این مزمور است. حالا ما در بحث فرم و موتیف‌ها بوده‌ایم. و فکر می‌کنم می‌توانید مزمور را به این موتیف‌ها تقسیم کنید.

شما یک مخاطب مستقیم دارید. او با خدا، خدای حقیقی، صحبت می‌کند. و بعد فکر می‌کنم می‌توانید ببینید، خب، هنگام خواندن مزمور، اعتماد به نفس و ستایش را کجا قرار می‌دهید؟ چند آیه؟ اعتماد به نفس و ستایش را در کجای مزمور یک تا هشت می‌بینید؟ درست است.

و ما به آن برمی‌گردیم. و در واقع، آنچه که ما اینجا از یک تا هشت داریم، بیت اول، اگر به عبری خود نگاه کنید، می‌توانید ببینید، من آن را روی صفحه اجرا نکرده‌ام. این یک رباعی است.

وجود دارد. در بیت سوم هم همینطور است. بسیار خب AB اساساً در آن بیت خاص دو.

پس از آن چه چیزی نصیبمان می‌شود، و فکر می‌کنم شما خواهید گفت، این ستایش است. ما تمام روز به نام تو فخر خواهیم کرد. و فکر می‌کنم این به عنوان اعتماد به نفس نیز عمل می‌کند.

پدر ما به تو اعتماد کرد و تو زمین را به آنها دادی. بنابراین، فکر می‌کنم می‌توانی آن را به عنوان اعتماد به نفس و ستایش نیز ببینی. خب، در آیه نهم چه اتفاقی می‌افتد؟ سوگواری.

بله، اینجا است که مرثیه سرایی می‌شود. و این را می‌توان به عنوان یک شکایت هم در نظر گرفت. حالا چیزی که اینجا دارید، یک درون‌مایه جدید است که در بسیاری از مزامیر نمی‌بینید.

و آن مرثیه تا بیت ۱۶ ادامه دارد. سپس به یک موتیف جدید می‌رسید که منحصر به فرد است. خب، این همان چیزی است که آن را به رنج برای انجام کار نیک تبدیل می‌کند، آن گام بعدی، زیرا اینجا اعتراض است.

و شما یک مضمون اعتراضی جدید دارید که از ۱۷ تا ادامه دارد. و به نظر شما اعتراض تا کجا ادامه دارد؟ و دادخواهی از کجا شروع می‌شود؟ درست است. از ۲۳ شروع می‌کنید، بیدار شو ای خداوند.

و این آغاز دادخواست است. بنابراین، فکر می‌کنم وقتی شما ذره‌بین فهم را داشته باشید، شروع به تفکیک و درک ترکیب چگونگی کنار هم قرار گرفتن آن می‌کنید. حال، علاوه بر آن، در آیات یک تا هشت، اطمینان و ستایش را داریم، و آیات نه تا شانزده، مرثیه و از ۱۷ تا ۲۲، اعتراض و از ۲۳ تا ۲۶، دادخواست را داریم.

حالا چیزی که اینجا جالبه ساختار مزامیر هست. به نظر من در تمام این مزامیر، با تمام احساسات و رنج‌های قلبی‌شون، همیشه یه تقارن و ساختار فوق‌العاده وجود داره که نشون می‌ده اونا مثل خلبانی که در موردش صحبت کردیم، که احساساتش بر عقلش غلبه کرد، وحشت‌زده نیستن. احساساتشون بر تفکر منطقی‌شون غلبه نکرده.

و آنها به روشنی فکر می‌کنند. در این مزمور خاص، همانطور که گفتم، دو سطر در آیه اول و دو سطر در آیه سوم وجود دارد که باعث می‌شود در آیات اول تا هشتم در ستایش و اطمینان، در واقع ۱۰ سطر شعر عبری داشته باشیم. سپس در آیات نهم تا شانزدهم، هشت سطر شعر عبری داریم.

اگر آن را از نه تا شانزده بشمارید، امیدوارم هشت شود. سپس در اعتراض، شش سطر شعر عبری خواهید داشت. این می‌شود ۱۷ تا ۲۲.

بعد در دادخواست، چهار سطر شعر عبری داریم. پس می‌شود ۱۰ سطر، هشت سطر، شش سطر، چهار سطر. فکر نمی‌کنم این تصادفی باشد.

فکر می‌کنم این نشان می‌دهد که این مزمور کاملاً بر آنچه انجام می‌دهد مسلط است. در تمام رنجهایش، و در حالی که به خدا افتخار می‌کند، در تمام این مدت، احساساتش راه و توانایی تفکرش را از بین نبرده است. و او می‌گوید، من آرامش و خونسردی می‌بینم و چیز دیگری در جریان است.

توسط کسی پیشنهاد شده، نمی‌دانم، او قبلاً در ریتربوش در دانشگاه آزاد آمستردام زندگی می‌کرد. او می‌گوید که به شکل زیگورات است. و من در صفحه ۲۲۴ تصویری از یک زیگورات را به شما نشان می‌دهم.

یک زیگورات وجود دارد و می‌توانید ببینید که پایه بزرگی دارد. سپس یک فلات دیگر در بالای آن دارید. سپس عمارت کلاه فرنگی را در بالا دارید.

آنجا جایی بود که دعا خوانده شد. در بالاترین قسمت قرار داشت. به نظر می‌رسد این مزمور مانند یک زیگورات ساخته شده است که یک بخش آن روی بخش دیگر بنا شده است.

لحظه اوج، درخواست در پایان است. دوستم این کار را برای من انجام داد و او، بروس، شاعر را در حال بالا رفتن از زیگورات به من نشان داد. بنابراین، این یک طرح کلی از مزمور به ما می‌دهد.

فکر می‌کنم وقتی شما بن‌مایه‌ها را بفهمید، می‌توانیم کمی بهتر کار کنیم. اینطور نیست که ما مزمور را نفهمیدیم و می‌توانستیم از مزمور مانند پولس استفاده کنیم، اما فکر می‌کنم می‌توانیم فقط یک قدم دیگر برداریم. و این دوره در مورد همین است.

کمی پیشرفته‌تر است. من این شعر را برداشته و می‌خوانم. وقتی تمام مطالبی را که اینجا داده‌اید می‌خوانید، واقعاً جالب است.

واقعاً این مزامیر را تقویت می‌کند. تمام مطالب پیش‌زمینه، بروس، که جمع‌آوری کردی. اینکه خدا باید کسی مثل من را که حتی نمی‌دانست حوزه‌های علمیه وجود دارد، بردارد و من را استاد کند.

من دارم این کار رو انجام میدم. واقعاً شگفت‌انگیزه. خب، می‌دونید، اون زمینه دیروز، می‌دونید، در ساموئل جایی که او کل داستان دیوید و همه اون بازیکن‌ها، همه اون چیزها رو مرور کرد.

خب، مرد، این باعث شد مزمور ۵۱ منفجر شود. خدا تو را حفظ کند. خدا همه شما را حفظ کند چون شما به آن علاقه دارید و آن را جشن می‌گیرید و عاشق حقیقت هستید.

و به همین دلیل است که این یک امتیاز است. منظورم این است که می‌توانستم در دانشگاه تدریس کنم، اما نمی‌خواستم در دانشگاه تدریس کنم. می‌خواستم با قوم خدا تدریس کنم و می‌خواهم کشیشان و افرادی را که عاشق کلام هستند، آماده کنم.

نمی‌خواستم به افرادی که از نظر معنوی با آن همدلی نمی‌کنند، آموزش دهم. این رسالت من نبود. بنابراین رسالت من این است که کلیسا را تغذیه کنم و این چوپانی من است.

و این جایی است که من به آن رسیده‌ام. از تشویق شما متشکرم. مشکل این است که می‌دانم چقدر می‌توانستم بیشتر از این کار کنم.

و حالا این حرف‌ها از روی ریا و پرهیزگاری نیست. متوجه شدم که واقعاً باید بگویم، با توجه به کاری که انجام دادم، کارم را خوب انجام ندادم. راستش را بخواهید، این احساسی است که دارم.

خب، ممنون بابت این. خب، به هر حال، باشه. حالا، علاوه بر این، تا جایی که به ساختار مربوط می‌شود، در هر یک از این ۱۰، ۸، ۶ و ۴ قرار می‌گیرد که به دو نیمه تقسیم می‌شوند.

می‌توانید ببینید که در بخش ستایش و اطمینان در پنج سطر اول، که آیات یک تا سه را شامل می‌شود، او به گذشته نگاه می‌کند و اینکه چرا به گذشته اطمینان دارد. و در پنج سطر بعدی در آیات چهار تا هشت، او اطمینان خود را بیان می‌کند و ما به زمان حال می‌رویم. بنابراین، با آیه اول شروع می‌کنید، ما با گوش‌هایمان شنیده‌ایم، خدای ما، اجداد ما به ما گفته‌اند که در روزگار آنها، در روزگار بسیار دور، چه کردی.

اما سپس به آیه نهم تغییر می‌کند، تو پادشاه من، خدای من هستی. و از طریق تو، ما دشمنان را عقب می‌رانیم و او آنها را به زمان حال می‌برد. بنابراین، او از گذشته به زمان حال می‌رود.

پنج و پنج گرفتی. فکر نمی‌کنم تصادفی باشه. در بخش مرثیه در ابیات نه تا شانزده، آن هشت مصرع نیز به دو نیمه تقسیم می‌شوند.

چهار مورد اول به شکست او در میدان نبرد مربوط می‌شود. تو ما را طرد و تحقیر کردی، و با لشکرهای ما بیرون نرو. ما را وادار به عقب‌نشینی در برابر دشمن کردیم.

در چهار سطر بعدی، او درباره تحقیر خود صحبت می‌کند، اینکه چگونه احساس می‌کند تحقیر شده است زیرا نماینده خدای زنده است و شکست خورده و احساس شرمندگی می‌کند. باز هم، عیسی باید همه این‌ها را وقتی که روی صلیب بود و آنها او را شرمند و سرزنش می‌کردند و غیره، احساس کرده باشد، اما او می‌دانست که کیست. بنابراین، عدد ۱۰ به یک عدد پنج و یک عدد پنج تبدیل می‌شود.

هشت به چهار و چهار تبدیل می‌شود. و اعتراضی که در آیات ۱۷ تا ۲۲ وجود دارد این است که شما اعتراض دارید که ما وفادار بودیم. ما رو برنگردانده‌ایم.

این رنجی است که سزاوارش نیستیم. ما قانون تو را نقض نکرده‌ایم. بنابراین، می‌دانیم که این رنجی است که سزاوارش نیستیم.

بنابراین، شما سه سطر دارید که او این را می‌گوید، و سپس سه سطر دارد که آن را اثبات می‌کند. این در آیات ۲۰ تا ۲۲ است. به عبارت دیگر، اگر تقصیری وجود داشته باشد، اگر سزاوار رنج باشد، پس او انتظار دارد که یک پیامبر بایستد و بگوید، تو آن مرد هستی و گناهکار.

و بنابراین، همانطور که در مورد من و یوشع اتفاق افتاد، و او چهره‌اش را فرو می‌ریزد، فروتن شده است. او روی زمین است. آنها به ورطه شکست افتاده‌اند.

و خدا کلام نبوی می‌گوید، گناه در اردوگاه وجود دارد. اما هیچ کلام نبوی وجود ندارد. هیچ محکومیتی وجود ندارد.

این به سادگی واقعیت آنچه را که مقدسین باید از سر بگذرانند و باید با ایمان زندگی کنند، به ما نشان می‌دهد. بنابراین، این باید برای حواریون که همگی به شهادت می‌رسند و کلام خدا را موعظه می‌کنند، تسلی بزرگی بوده باشد. و این پادشاه و لشکرش نیز به همین ترتیب از بین رفته‌اند.

بنابراین، این یک کلام تسلی‌بخش بزرگ برای ماست. به همین دلیل است که من آن را دعای شهید می‌نامم. که حقایق را برای زندگی در رنج‌هایمان به ما می‌دهد. این دادخواست همچنین به دو بخش تقسیم می‌شود.

تو سؤال داری، چرا می‌خواهی؟ چرا رویت را می‌پوشانی؟ و بعد واقعیت این است که ما به کام مرگ کشیده شده‌ایم، برخیز، به ما کمک کن، به خاطر عشق بی‌دریغت ما را نجات بده. بنابراین، این ساختار کلی مزامیر است. و حتی روشی که تو داری، حتی مثل یک چهار و چهار که به دو و دو و غیره تقسیم می‌شود.

فقط همین، و شش تبدیل به سه و سه و الی آخر همیشه. بروس، فکر می‌کنی در این روزگار که رفاه مادی‌گرایی، سلامت و ثروت، و دسترسی به تجهیزات پزشکی عالی وجود دارد، آیا فکر می‌کنی ما درک درستی از رنج نداریم؟ واقعاً همین‌طور. فکر نمی‌کنم، فکر می‌کنم بخشی از مشکل این‌ها که ما به اندازه کافی خودمون رو به خطر نمیدانیم تا رنج بکشیم.

بنابراین، فکر می‌کنم این در مورد من صادق است. من این را نمی‌گویم. منظورم این است که فکر می‌کنم من کاملاً وارد رنج‌های مسیح نمی‌شوم، زیرا در منطقه امن خودم را به خطر نمی‌اندازم.

بنابراین، فکر می‌کنم بخشی از دلیلش همین است. فکر می‌کنم تأکید اشتباهی روی سلامت، ثروت و رفاه شده است. ما عید پاک را جشن می‌گیریم، اما جمعه خوب را جشن نمی‌گیریم.

یک روز غالب نیست. در سنت جدید (Good Friday) همه از عید پاک خوشحالند، اما نه، جمعه خوب من، من در ... هستم، ما به مدت ۴۰ روز روزه داریم که در آن شما خودتان را از ورود به رنج محروم می‌کنید. به مدت ۴۰ روز، شما در روزه زندگی می‌کنید.

به مدت ۵۰ روز، شما در پنطیکاست زندگی می‌کنید، که به نظر من مفید است. بنابراین، من هرگز، با بیرون آمدن از سنت قدیمی‌ترم، هرگز، که به نظر من متعلق به نوعی کاتولیک رومی بود که در آن نبودم، نبوده‌ام. بنابراین، من با آن همذات‌پنداری نمی‌کردم.

من هیچ‌وقت چهارشنبه‌ی خاکستر نداشته‌ام، اما حالا به چهارشنبه‌ی خاکستر می‌روم تا مرگم و تاریکی‌ای که زندگی می‌تواند داشته باشد را به خودم یادآوری کنم. آدم در ایام روزه زندگی می‌کند، جایی که رنج می‌کشد. فکر می‌کنم این از نظر معنوی خوب است.

من متوجه شده‌ام که این از نظر معنوی خوب است. دارم می‌فهمم که این مراسم ارزش‌های معنوی‌ای دارد. که من کاملاً از آنها بی‌خبر بودم. بنابراین، فکر می‌کنم این کمک می‌کند.

این شما را از آن نوع تفکر ثروت، سلامتی و رفاه دور نگه می‌دارد، چون واقعاً دائماً، منظورم این است که اگر روزه بگیرید و گرسنه شوید، تصویری از سلامتی، ثروت و رفاه ندارید. تشخیص می‌دهید که به تأخیر افتاده و مشتاقانه منتظر یکشنبه هستید که بتوانید دوباره جشن بگیرید، چون این کار را نمی‌کنید، جمعه روزه می‌گیرید، اما یکشنبه چیزی شبیه به این نیست. بنابراین، من فکر می‌کنم که کل مراسم عبادی ارزش خاصی دارد.

خب، مردم برای بیماران دعا می‌کنند. ما فقط دعا می‌کنیم که هر چیزی که ما را آزار می‌دهد، این مزاحمت از بین برود. ما نمی‌خواهیم که از بین برود.

خدایا، باید ما رو از اینجا ببری. وقتی اون لیاقتش رو نداره یا لیاقتش رو داره یا هرچی، داره باهات از نظر روحی برخورد می‌کنه. درسته.

این به ما امید می‌دهد که او در این زندگی به دعا پاسخ خواهد داد. اما ما می‌دانیم، و به همین دلیل است که بدون ایمان، نمی‌توانید خدا را راضی کنید. ما برای یکشنبه عید پاک زندگی می‌کنیم و یکشنبه عید پاک فراتر از مرگ است.

ما برای شهر ابدی زندگی می‌کنیم. ما برای این شهر زندگی نمی‌کنیم. ما برای شهر ابدی زندگی می‌کنیم، کسی که به خاطر امیدی که پیش رویش بود، صلیب را تحمل کرد.

و این، پولس است، او همه چیز را تحمل می‌کند. و او می‌گوید، اگر رستاخیزی وجود نداشته باشد، ما برای مسیح کاملاً احمق هستیم. و آن آیه‌ای که بسیار دشوار است جایی که مردم از آن سوءاستفاده می‌کنند. جایی که او می‌گوید، چرا آنها برای مردگان تعمید می‌گیرند؟ و اینجاست که مردم با تفسیر بد اشتباه می‌کنند.

بنابراین، مومنون‌ها را داریم که برای مردگان غسل تعمید می‌دادند و فکر می‌کردند شخص دیگری می‌تواند غسل تعمید بگیرد و جای مردگان را بگیرد و آنها را غسل تعمید دهد. و چیزی که پولس در مورد آن صحبت می‌کرد این بود که در اینجا افرادی را داریم که برای مسیح می‌میرند و رنج می‌کشند و آنها شهید هستند. چرا. کسی باید غسل تعمید بگیرد تا جای آنها را بگیرد؟ منظور او همین است.

بنابراین، تنها دلیلی که شما غسل تعمید می‌گیرید و با آن یکی می‌شوید و جای آنها را می‌گیرید و شهید می‌شوید این است که می‌دانید چیزی فراتر از مرگ وجود دارد، همانطور که برای شهدای قبل از شما وجود داشت. بنابراین، ما باید در پرتو رستاخیز زندگی کنیم و نه در پرتو این دنیا. من از آن قدردانی می‌کنم.

از تعامل شما قدردانی می‌کنم، چون دعا کردید که من تجدید قوا کنم و به لطف خدا، همگی شما به من تجدید قوا کردید. این دعای صبح یکشنبه ما بود. تجدید قوا کنید.

و من از هر نظر تجدید قوا کردم. اینجا می‌گذاریمش، اما تجدید قوای خیلی خوبی بود. بسیار خب.

حالا بیایید فقط از آن عبور کنیم. حالا که ایده خوبی از مسیر این مزمور داریم، فکر می‌کنم برخی از عناصر اساسی را پوشش داده‌ایم. بگذارید فقط بپرسم، گفتم وقتی دوران رنج بی‌مورد را پشت سر می‌گذاریم و ارتباط منطقی خود را از دست می‌دهیم، آن را به خلبانی تشبیه کردیم که خود را در ابری می‌بیند و ارتباط بصری خود را از دست می‌دهد و ممکن است هواپیمایش سقوط کند و باید یاد بگیرد که با ابزار پرواز کند.

خب، منظورم این است که ابزارها چه هستند؟ صفحه ابزار ما چه چیزی به ما می‌گوید که به ما اجازه می‌دهد در این برهه از زمان که ارتباط منطقی مان را از دست می‌دهیم، وقتی اینقدر ناعادلانه و بی‌انصاف به نظر می‌رسیم، فضاپیما را به پرواز درآوریم. خب، چه حقایقی هنگام خواندن این متن به ذهنتان رسید؟ و ما برمی‌گردیم و فقط برای لحظه‌ای به آن فکر می‌کنیم. آیا پاسخ می‌خواهید؟ بله، می‌خواهم.

و شما در مورد این مزمور صحبت می‌کنید؟ از این مزمور. همانطور که من فقط به طور کلی به مزمور نگاه می‌کنم، می‌گویم، وقتی در آن مکان هستید، به بخش اعتماد به نفس، کتاب مقدس، یا منظورم بخش اعتماد

به نفس است. و از بخش اعتماد به نفس چه چیزی دستگیرتان می‌شود؟ شما در بخش اعتماد به نفس چیز بسیار مهمی گفتید.

چه چیزی به او اعتماد به نفس داد؟ و شما گفتید که کتاب مقدس. و این کاری بود که او انجام داد. پدران ما به ما گفته اند و ما پدران را سرزنش می‌کنیم زیرا آنها به نسل بعدی آموزش نداده اند، اما برخی از آنها حتماً فوت کرده اند.

بنابراین، کاری که او انجام می‌دهد، همان چیزی است که پدران ما به ما گفته‌اند، و این کتاب مقدس و آن تاریخ است که او را حفظ می‌کند. زیرا همانطور که می‌گویم، خدا کلیسای خود را در طول تمام این شهادت‌ها و تمام این سردرگمی‌ها و تمام این آزار و اذیت‌ها حفظ کرده است. ما هنوز اینجا هستیم.

و او مستقیماً به یوشع برمی‌گردد. حال، این باید قبل از تبعید نوشته شود زیرا او هنوز پادشاه در نبرد است. این اتفاق پس از تبعید نمی‌افتد.

بنابراین، این باید قبل از ۶۰۰ سال قبل از میلاد نوشته شده باشد. و یوشع حدود ۱۲۰۰ سال قبل از میلاد مسیح نوشته شده است. بنابراین، ۶۰۰ سال قدمت دارد.

اما به هر حال، این هم یک راه دیگر است. ما به یوشع ۲۶۰۰ سال پیش برمی‌گردیم، مقدسین از قبل به یوشع بازمی‌گشتند. بنابراین، این یک منبع مشترک قدرت، قدرت معنوی برای ماست.

بنابراین، من فکر می‌کنم ملانی، این پاسخ فوق‌العاده‌ای است که او به کتاب مقدس بازگشت، اما منظورم این است که او به طور کامل به آن دسترسی نداشت، و ما کل مکاشفه خدا را داریم. بنابراین، ما حتی بزرگتر از یوشع را داریم. ما یوشع حقیقی را داریم و او بر مرگ پیروز شد.

بنابراین، این سنت است که می‌تواند به ما در حفظ و پایداری کمک کند، سنت مقدسین در طول اعصار سپس در باب ۱۱ کتاب عبرانیان، فراخوان بزرگ ایمان را داریم که شامل تمام آن افراد مختلفی است که آن، فراخوان بزرگ ایمان را داشتند. همانطور که اشاره کردم، چیزی که برای من خیلی جالب است، هابیل، خنوخ و نوح است.

هابیل به خدا ایمان آورد و چه اتفاقی برای او افتاد؟ کشته شد، از خون هابیل به شهادت رسید تا زکریا، پسر باراکای، که آخرین کسی بود که در کتاب مقدس به او اشاره کردیم. هابیل به قتل رسید. اگر رستاخیزی وجود نداشته باشد، پس قابیل برنده شده است و اگر وجود نداشته باشد، هابیل.

ببینید، متن فرض را بر این می‌گذارد که خدا عادل است. تنها راهی که می‌تواند عادل باشد این است که باید پس از مرگش باشد. این اولین داستان در کتاب مقدس است که در آن صالحان به قتل می‌رسند.

این اولین داستان است. این برای من باورنکردنی است. از اینجا شروع می‌شود.

بنابراین، این واقعاً به شما نشان می‌دهد که آنها به چیزی امید داشتند که شاید تا زمان رستاخیز مبهم و نامشخص بوده باشد، اما در قلبشان می‌دانستند خدایشان کیست. خب، این پاسخ او بود. و نفر بعدی خنوخ است.

چه اتفاقی برایش افتاد؟ ترجمه‌اش این است که او نمرد. پس، اولی می‌میرد. دومی نمرد.

و چه اتفاقی برای نوح افتاد؟ بقیه همه مردند. و بنابراین، اینها اولین قهرمانان بزرگ ایمان هستند. و بنابراین چه چیزی هنجاری است؟ من دوست دارم فکر کنم که این خنوخ است.

و اگر من سادیست بودم، شاید با نوح همراه می‌شدم، اما هابیل را دوست ندارم. بنابراین، شما نمی‌توانید زندگی را بر اساس عواقب آن قضاوت کنید، زیرا برخی از مردم شهید می‌شوند و برخی دیگر به بهشت می‌روند و برخی دیگر از طوفان جان سالم به در می‌برند. تنها چیزی که همه آنها مشترک دارند ایمان است و آنها خدا را خشنود می‌کنند.

خدا در حاکمیت خود خشنود بود که ایمان آنها را به گونه‌ای متفاوت پاداش دهد. اما همه آنها در نهایت به فراسوی مرگ، نزد خنوخ و نزد خدا خواهند رفت. همه آنها به آنجا خواهند رفت.

بسیار خوب. خوب، این یک تاریخ فوق‌العاده است که ما اینجا پشت سر داریم. این به ما تاریخی داده که همه آنها به نوعی آن را تجربه کرده‌اند.

بنابراین، آنها به یوشع، آن تجربه شگفت‌انگیز، برمی‌گردند. این چیزی است که ما در مورد آن می‌خوانیم. ما با گوش‌هایمان شنیده‌ایم و کسی باید به آنها می‌گفت.

اجداد ما به ما گفته‌اند. بنابراین، همانطور که در یادداشت‌ها آورده‌ام، خدا را شکر برای والدینی که زبان‌شان بند نیامده بود و می‌توانستند با فرزندان‌شان صحبت کنند و ارتباط برقرار کنند. آنها به او گفتند که در دوران خود چه کار می‌کردند.

او می‌گوید، این قبل از تبعید و در روزگاران بسیار دور است. شگفت‌انگیز است. با دست خود، ملت‌ها را بیرون راندی و اجداد ما را کاشتی و قوم‌ها را خرد کردی و اجداد ما را شکوفا ساختی.

ما در مورد این تشابه و نحوه‌ی کارکرد آن توضیح دادیم. اما ما به گذشته نگاه می‌کنیم، بدیهی است که به یوشع نگاه می‌کنیم و آنها سرزمینی را که خدا به آنها داده بود، تصرف کردند زیرا زمان فیض برای کنعانیان به پایان رسیده و زمان داوری فرا رسیده بود. خدا آنها را با قوم مقدس خود جایگزین کرد.

او آنها را سرکوب کرد. اما در مقابل، اجداد را شکوفا کرد. سپس می‌گوید، آنها نه با شمشیرشان سرزمین را فتح کردند و نه بازوی خودشان پیروزی را برایشان به ارمغان آورد.

این دست راست تو، بازوی تو و نور چهره تو بود، زیرا تو آنها را دوست داشتی. بنابراین، یوشع شمشیر داشت، اما قدرت عظیمی نیز وجود داشت. منظورم این است که با یوشع، دیوارهای اریحا فرو ریخت.

این فصل ششم بود، اما او علیه من از شمشیر استفاده کرد. اما شمشیر بدون لطف خدا بی‌اثر بود. وقتی شمشیر برای ناسیونالیسم و منافع خودخواهانه استفاده می‌شد، خدا آن را مؤثر نمی‌ساخت.

این چیزی است که ما از داستان عخان می‌فهمیم. سپس داستان جبعونیان را دارید، داستان پنج پادشاه جنوب را دارید و برای نابودی آنها، معجزه عظیمی را دارید که در آن خدا خورشید و ماه را ثابت نگه داشت من متوجه می‌شوم که منظور این است که خورشید، آنها از ارتفاع مرکزی به سمت ایلون در دره پایین می‌آمدند.

فکر می‌کنم اتفاقی که افتاد این بود که خورشید داشت کنعانی‌ها را کور می‌کرد. بنابراین، ماه را دارید، خورشید پشت سرشان، ماه جلوی‌شان. فکر می‌کنم کنعانی‌ها کور شده بودند.

فکر می‌کنم به همین دلیل است که یوشع به خورشید فرمان داد که از حرکت بایستد، زیرا اکنون خورشید با آنها می‌جنگید. اما این کتاب فوق‌العاده‌ی یوشع است. اما حالا توجه کنید که در گفتگوی خودشان با آن چه اتفاقی می‌افتد.

به رفت و برگشت بین «من» و «ما» توجه کن. می‌بینی، تو پادشاه من هستی، خدای من، که پیروزی‌ها را برای یعقوب مقدر می‌کنی. و اکنون ما، از طریق تو، دشمنان خود را عقب می‌رانیم.

به نام تو، دشمنان خود را پایمال می‌کنیم. اکنون «من»، من به کمان خود اعتمادی ندارم. شمشیر من مرا «پیروز نمی‌کند، بلکه تو، و اکنون ما به سوی «...» روی می‌آوریم، در ابیات مختلف، به سوی «ما» و «و» روی می‌آوریم.

و بنابراین فکر می‌کنم محتمل‌ترین توضیح برای من این است که «من» در این ارتش کیست؟ تنها محتمل‌ترین شخص، پادشاهی است که ارتش را رهبری می‌کند. باز هم، من به روش خاص خود به مزمور سلطنتی می‌رسم. وقتی این موضوع برای شما روشن شود، متوجه می‌شوید که این موضوع مربوط به پادشاه و ارتش اوست.

آنها با شکستی تحقیرآمیز روبرو شده‌اند، درست همانطور که به نظر می‌رسد عیسی و لشکرش در جمعه خوب شکست تحقیرآمیزی خوردند و همه از او پراکنده شدند. و او اعتراف می‌کند که قدرتش در خداوند است. اما در این مورد، این موضوع به طور مداوم در حال تغییر است.

تو پادشاه من هستی. به وسیله تو، دشمنانمان را عقب می‌زنیم. من به کمان خود اعتماد ندارم.

شمشیر من برای من پیروزی نمی‌آورد. بنابراین، چیزی که او می‌گوید این است که من به تو اعتماد کامل دارم. من به خودم اعتماد ندارم.

او نمونه‌ای از درستکاری است. این بهترین نوع جنگ مقدس است. اگرچه او جنگ مقدس را با صداقت انجام می‌دهد و این نشان می‌دهد که این کار از روی ایمان است.

آنها با ایمان در این نبرد جنگیدند. و در این اعتراض، هیچ گناهی مرتکب نشدند، هیچ گناهی در اردوگاه وجود ندارد. بنابراین، این یک ارتش مقدس است که شکست خورده است.

فوق‌العاده‌ست. ما چنین مزمورهایی داریم. این پیام قوم خداست، زیرا آنها شکست خورده‌اند و حقایق را دریافت می‌کنند که می‌توانند در بحبوحه‌ی آن زندگی کنند.

آنها از زندگی ایمانی خود دست نمی‌کشند. آنها نمی‌گویند، خب، خدایا، تو ما را ناامید کردی. بهتر است این کار را با تکیه بر قدرت خودمان انجام دهیم و آن را فراموش کنیم یا به سراغ چیز دیگری برویم، چیزی که به آن اعتماد داریم.

نه، ما تا مرز شکست پیش رفته‌ایم، اما در این میان از خدا ناامید نمی‌شویم. تقریباً تمام داستان‌های کتاب مقدس، داستان‌هایی درباره قرار گرفتن در سختی‌ها و غلبه بر آنها از طریق ایمان هستند. تقریباً همه داستان‌ها در سختی‌ها و پیروزی در بحبوحه آنها از طریق ایمان هستند.

خب، فکر می‌کنم اینجا به حقایق دست یافته‌ایم که می‌توانیم در دوران رنج‌های ناحق از آنها بهره ببریم. حالا به مرثیه می‌رسیم و می‌بینید که او با دو بخش آن شروع می‌کند، شکست و سپس تحقیر شکست. این مرثیه در آیات ۹ و ۱۰ کاملاً به معنای تحت‌اللفظی است و سپس در آیات ۱۱ و ۱۲ به معنای بسیار استعاری برای نشان دادن وسعت شکست به ما می‌آید.

بنابراین، به عبارت دقیق‌تر، شما ما را طرد و تحقیر کرده‌اید. شما دیگر با ارتش‌های ما بیرون نمی‌روید. شما ما را مجبور به عقب‌نشینی در برابر دشمن کردید و دشمنان ما ما را غارت کردند.

سپس او از این استعاره استفاده می‌کند، تو ما را مانند گوسفندان برای خوردن دادی، ما را در میان ملت‌ها پراکنده کردی. تو قوم خود را به بهایی ناچیز فروختی و از فروش آنها چیزی به دست نیاوردی. این برای تو چه معنایی دارد؟ تو قوم خود را به بهایی ناچیز فروختی.

این یعنی چی؟ به نظر من منظورش اینه که ما ارتشمون رو از دست دادیم و اونا ما رو خوردن و شما ما رو فروختید و ما هیچی از دشمن نگرفتیم. اونم به قیمت یه چیز خیلی ناچیز. ما اونا رو نکشتیم.

آنها ما را کشتند. من اینطور برداشت می‌کنم. فقط برای پول ناچیز.

هیچ‌کدام از دشمنان، آنها شکوفا و موفق بیرون آمدند و ما را غارت کردند. همانطور که شما می‌گویید، این سلامتی، ثروت و انجیل نیست، رفاه، انجیلی که ما اینجا داریم، به مراتب بهتر است. سپس تحقیر او فرا می‌رسد زیرا او نماینده خدای زنده است و او پادشاه است.

از جایگاهی که الان دارم خجالت می‌کشم. او در بیان احساساتش بسیار صادق است. به همین دلیل است که مردم مزامیر را دوست دارند چون صادقانه هستند.

بنابراین، او می‌گوید، شما ما را مایه‌ی عبرت ساخته‌اید، ما را. و سپس، اوه، آیات ۱۳ و ۱۴، به ارتش می‌پردازد. شما ما را مایه‌ی سرزنش همسایگانمان، مایه‌ی تمسخر و ریشخند اطرافیانمان کرده‌اید.

تو ما را بین آنها به یک ضرب المثل تبدیل کرده‌ای. ما فقط یک جوک بزرگ برایشان هستیم. او می‌خواست در مورد یک ارتش جوک تعریف کند.

و گاهی اوقات ما در مورد ارتش‌های خاصی شوخی می‌کنیم و به نظر نمی‌رسد که آنها قادر به جنگیدن باشند. بنابراین، آنها به موضوع شوخی‌های جهان تبدیل می‌شوند. و حالا شما پادشاه را دارید که در ننگ زندگی می‌کند و از شرم سرخ می‌شود.

صورت‌م از شرم پوشیده شده است. فکر می‌کنم یعنی از خجالت سرخ شده‌ام، از طعنه‌های کسانی که به خاطر دشمنی که کمر به انتقام بسته است، مرا سرزنش و نفرین می‌کنند.

عهد را نشکسته‌ایم. این رنج‌های ناحق است.

همه اینها بر ما گذشت، هرچند ما تو را فراموش نکرده بودیم. و کلمه فراموش کردن اساساً به این معنی است که باید به خاطر داشته باشی، به یاد بیاوری. نقطه مقابل به یاد آوردن، فراموش کردن است، اما فراموش کردن در واقع یک چیز اخلاقی است.

این تا حدی مستلزم تجزیه است. به عبارت دیگر، ما خودمان را تجزیه نکردیم. ما به یاد آورده‌ایم.

حالا کمی زیاده‌روی است، اما به درک این موضوع کمک می‌کند که فراموش کردن چه معنایی دارد، زیرا شما خودتان را از آن تاریخ جدا می‌کنید. ما فراموش نکرده‌ایم. ما به عهد شما، یعنی ده فرمان، خیانت نکرده‌ایم.

آنها خدا را با تمام قلب خود دوست داشته‌اند. آنها بت و مجسمه ندارند. آنها از نام خدا سوءاستفاده نکرده‌اند.

من اینطور برداشت می‌کنم که آنها روز سبت را در حضور خداوند نگه داشته‌اند و مرتکب زنا، دزدی، قتل یا شهادت دروغ نشده‌اند. اینجا پای یک قوم مقدس در میان است. پاهای ما از راه تو منحرف نشده‌اند، اما تو ما را له کردی، ما را محل رفت و آمد شغال‌ها قرار دادی و از این قبیل چیزها.

قبل از اینکه این کار را انجام دهیم، چیزی را از قلم انداختم. از بخش مرثیه‌ها چه چیزی به دست می‌آورد، چه حقیقتی را به دست می‌آورد؟ آیا حقیقتی برای زندگی کردن دارید؟ ما از اعتماد به نفس، تاریخ، کتب مقدس، تاریخ به دست آوردیم. خدا سابقه‌ی درخشانی دارد، همانطور که گفتم، سابقه‌ی درخشانی دارد.

تاریخ عظیمی پشت سر ماست. آن تاریخ همچون خدمتکاری برای ایمان ماست تا ما را حفظ کند. از این مرثیه چه حقیقتی برداشت می‌کنید؟ خیلی ناامیدکننده به نظر می‌رسد.

خیلی درمانده به نظر می‌آید. مطمئناً برای ما خیلی درمانده به نظر می‌رسد. نکته خوبی.

واقعیت همین است. خب، من فکر می‌کنم برای خودم و خیلی از ما به خاطر رفاهمون، می‌دونید، در الهیات وقتی مشکلات پیش می‌آید، می‌گیم، تو خدا رو برامون جا گذاشتی. درسته.

خب، این همان صداقت است. چیزی که من می‌پرسم این است که چه چیزی به ما اعتماد به نفس می‌دهد؟ خب، این چیزی است که اتفاق می‌افتد. چیزی که من از آن برداشت می‌کنم حاکمیت خداست.

او شک نداشت که خدا بر اوضاع حاکم است. این چیزی است که من از آن برداشت می‌کنم. به آیه نهم توجه کنید، شما این کار را کردید.

تو، ۱۱، تو، ۱۲، تو، ۱۳، تو، تو، تو نمی‌تونی ازش بگذری. تو، تو، تو، تو، خدا این کار رو کرد. او هرگز، ۱۰، به حاکمیت خدا شک نکرد.

بنابراین، هر رنجی که ما متحمل می‌شویم، مطمئن باشید که خدا قبل از آن طرحی داشته است. او نمی‌داند. آن طرح چیست. در بیشتر موارد، ما نمی‌دانیم، اما او شک نداشت که خدا کنترل اوضاع را در دست دارد.

از کنترل خارج نشده بود. فکر می‌کنم این حقیقت مهمی است که شهدا باید به آن پایبند باشند. خدا به روش خودش مسئول تمام اتفاقاتی است که برای داعش می‌افتد.

عفو؟ این ایمان ما را حفظ می‌کند، لنگر ما را در حاکمیت خدا محکم می‌کند. آمین. ما را تقویت می‌کند، هر اتفاقی که می‌افتد، چه اینجا باشد، چه هر اتفاقی که می‌افتد، حتی در زندگی خودمان.

این کاری است که آنها انجام دادند. و من حتی می‌گویم که اعتمادمان را هم به آن اضافه کنیم. این ایمان شما را می‌سازد، اما برای من، آن اعتماد عمیقی که می‌دانم او حاکم مطلق است.

بله. و به همین دلیل، می‌توانیم در بحبوحه آن اعتماد کنیم. و این واکنش ما به آن است.

آمین. من عاشق این هستم چون در بحبوحه اعتراض، او ایمانش را اعلام می‌کند. و آیا اگر ما هم به جای اعتراض و شکایت، همین کار را می‌کردیم، اینطور نمی‌شد؟

ما آن را با ایمان مرتبط نمی‌دانیم. آمین. و اینکه خدایا، هر آزمایشی که از سر می‌گذرانم، تو مرا اینجا قرار داده‌ای و من نمی‌فهمم.

من در میان ابرها هستم. ارتباط منطقی‌ام را از دست داده‌ام، اما شک ندارم که تو بر همه چیز مسلط هستی. و این یک ابراز ایمان عظیم است.

عالیه. فقط عالیه. مگه نه؟ چه دلگرمی بزرگی.

چه دلگرمی‌ای این آهنگ‌ها برای ما، برای زندگی ایمانی دارند. می‌دونی بروس، چند ماه پیش، به دلایلی، من به سمت مطالعه هدایت شدم. من فقط روی چیزی در مورد ۷۵ و مزمو ۷۵ تمرکز کردم، جایی که شما در موردش صحبت می‌کنید، این را فراموش کرده‌اید.

خدا همه این کارها را کرد. به فرزندانان بگویند و به فرزندانان بگویند که به فرزندانان بگویند. بنابراین در طول مسیر، آنها ایستادند.

آنها تازه یادشان آمد. دیگر به فرزندانان نگفتند. این یک جور خلط مبحث است، اینطور نیست؟ چون در یوشع، از اینکه به فرزندانان نگفتند شکایت می‌کند، اما اینجا کاملاً مشخص است که حقیقت هم وجود دارد.

بعضی‌ها به فرزندانان گفتند. بنابراین، باید این دو را کنار هم بگذارید تا تصویر کاملی از آن به دست آورید. بسیار خوب.

حالا ما آمدیم و این، بعدی، همه اینها آمد، ما تو را فراموش نکرده بودیم. و حالا قلب‌هایمان برنگشته‌اند. ما با همان قلب‌های عاشق خدا سر و کار داریم.

و این ایمان است. پاهای ما گمراه نشده بود، اما آنچه تو با کنعانیان کردی، با ما نیز کردی. ما را له کردی. ما را برای شغالان سخت ساختی، ما را با تاریکی غلیظ پوشاندی.

پس، پس اثبات آن این است که اگر ما نام خدای خود را فراموش می‌کردیم یا دست‌هایمان را به سوی خدایی بیگانه دراز می‌کردیم، آیا خدا آن را کشف نمی‌کرد، زیرا او اسرار دل را می‌داند؟ بنابراین، این فقط رعایت ظاهری نیست. در باطن، ما با صداقت، ایمان و عشق گام برداشته‌ایم.

و او در مورد قلب‌های ما که با خدا صادق هستند صحبت می‌کند و خدا قلب‌های آنها را محکوم نمی‌کند. و خدا آنها را متهم نمی‌کند که شما ظاهراً ریاکار هستید، همانطور که مثلاً در مزمو ۵۰ آمده است. و پولس این را برمی‌دارد.

با این حال، به خاطر تو، ما تمام روز با مرگ روبرو هستیم. ما مانند گوسفندانی هستیم که به کشتارگاه می‌روند. چیزی که من را تسلی می‌دهد این است که این مزمو در مورد این است که این ارتش و پادشاه خداترس همان رنجی را که من ممکن است متحمل شوم، متحمل می‌شود.

من پادشاهی دارم که با من رنج کشیده است. و فکر می‌کنم این درباره عیسی مسیح است، زیرا او این رنج را متحمل شده و طرد شده و مورد تحقیر قرار گرفته است. همه او را مسخره کردند.

چرا از صلیب پایین نمی‌آیی؟ اما او مجبور بود کار خدا را انجام دهد و کار او مستلزم بودن روی صلیب و مرگی فروتنانه و شرم‌آور بود. بنابراین از بخش اول، کتاب مقدس و تاریخ را می‌آورم. در بخش دوم، به حاکمیت می‌پردازم.

بخش سوم، مثالی می‌زنم که ایمانم را تقویت می‌کند. سپس به بخش آخر می‌رسیم، ای خداوند بیدار شو، چرا خوابیده‌ای؟ خودت را بیدار کن. این را برای همیشه رد نکن.

و او فقط می‌گوید، اینطور به نظر می‌رسد. این بخشی از زندگی ایمانی است که خدا در خواب به نظر می‌رسد. گاهی اوقات، همانطور که لوئیس گفت، آنقدر به در می‌کوبیم تا بند انگشتانمان کاملاً زخم شود و در هرگز باز نشود.

و من به این اضافه می‌کنم، یک قدم به عقب برمی‌دارم و به طبقه بالا نگاه می‌کنم و همه چراغ‌ها خاموش هستند. او این احساس را دارد. عیسی مسیح هم این را روی صلیب، رها شده، احساس می‌کرد.

چرا رویت را می‌پوشانی و بدبختی و ستم ما را فراموش می‌کنی؟ و سپس تحقیر مطلق. قرار بود ما در خاک باشیم. باشد، اما ما در خاک هستیم. ما به خاک فرود آمده‌ایم.

بدن‌هایمان مثل ما به زمین چسبیده‌اند. ما خیلی تحقیر شده‌ایم. برخیز و به خاطر عشق بی‌پایانت ما را نجات بده.

و این پایان مزمور است. ما را در جایی رها می‌کند که گاهی اوقات حتی در مرگ هم احساس می‌کنیم، این پایان است، حل نشده. سپس به مدیر موسیقی واگذار می‌شود.

این در کتاب مقدس آمده است زیرا خدا در نهایت به او پاسخ داد، اما نه به نویسنده مزمور. در مزمور، که به ما می‌گوید باید با ایمان زندگی کنیم، حتی اگر پاسخ را اینجا و اکنون نبینیم. بنابراین، این یک دعای عالی برای شهادتی است که ما تازه از سر گذرانده‌ایم.

این یکی از بزرگترین‌هاست، و ما در این مزمور در کنار رسول بزرگ پولس هستیم.

من دکتر بروس والتکه و آموزه‌های او در مورد کتاب مزامیر هستم. این جلسه شماره ۱۷، سوگواری دسته جمعی، مزمور ۴۴ است.